

بررسی تحولات ارزشی و هویتی بر امنیت ملی

دکترمهرداد نوابخش^۱، حمید سجادی^۲

چکیده

شیوه دستیابی و حفظ امنیت ملی موضوع اساسی در نزد تمام نظام‌های سیاسی است و هر دولتی بنا به منابع قدرتی که بر آن تکیه کرده، نوع ایدئولوژی‌ای که با آن کسب مشروعیت نموده و جایگاه بین‌المللی‌اش، سازوکارهایی را برای تحقق امنیت ملی-اش، به کار می‌گیرد. امنیت ملی بنا به مبانی مشروعیت و نوع ایدئولوژی و ساختار خاص هر رژیم سیاسی تعیین و تعریف می‌شود. مقاله حاضر به شناسایی ارکان امنیت ملی ایران امروز و چگونگی حفظ و تقویت آن می‌پردازد. در راستای این مقصود، از مفهوم تهدید نرم، به معنای تهدیدی که درصدد است تا از طریق استحاله الگوهای رفتاری ملی و تغییر در هویت فرهنگی مورد قبول یک نظام سیاسی، عمل می‌نماید بهره می‌گیریم. با این توضیح که تهدید نرم، به مثابه چالشی برای اهداف و ارزشهای حیاتی یک نظام سیاسی عمل نموده و زیر ساختهای فکری، باورها و الگوهای رفتاری در حوزه فرهنگ و سیاست را مدام مورد حمله قرار می‌دهد. اتخاذ راهبرد مناسب در حوزه امنیت ملی مستلزم شناسایی تهدیدات و چالشهای امنیتی پیش روی نظام سیاسی است.

با استفاده از مفهوم عدم تعادل در نظریه سیستمی پارسونز، می‌توان این برداشت را ارائه نمود که در هنگامه بحران، طراحی و تدوین نوع دیگری از انطباق را به منظور نیل به اهداف و منافع ملی نیازمندیم. از بحران، معنایی را مد نظر داریم که در آن دوره‌ای از آسیب‌پذیری فزاینده و تهدید نسبت به اهداف و ارزشها صورت می‌گیرد، بویژه اینکه این امر توانمان با تغییرات بسیار سریع در محدوده اندکی از زمان و گسترش ارتباطات جهانی، پیشرفت خیره‌کننده تکنولوژیهای ارتباطی، افزایش آگاهی‌های عمومی صورت می‌گیرد. ظهور و بروز خرده فرهنگها، نگرانی دولتها در مورد حاکمیت و وحدت ملی، انفجار انتظارات، همراه با پیشینه‌ای سرشار از محرومیتها در نزد اقلیتها، موجب افزایش نگرانیهای امنیتی، نسبت به گرایشهای واگرایانه در میان خرده فرهنگها شده است. حال سوال اینجاست که چگونه میتوان از این گرایشهای واگرانه جلوگیری نمود؟ در این مقاله بنا به تسلسل علی برقرار شده بین مطالب بر این باوریم که بجای نفی خرده فرهنگها، با شناسایی و پذیرش آنها از طریق استقرار و نهادینه ساختن مشارکت سیاسی، و همچنین با افزایش ارتباطات سیاسی و اجتماعی، و بازتعریف مفاهیم، متناسب با عصر تحول شتابدار، شناوری هویتها و بسترسازی برای مشارکت خرده فرهنگها در تصمیم‌گیریهای سیاسی می‌توان در راستای ایجاد وفاق ملی گام نهاد، و بدینسان امنیت ملی را ارتقاء داد.

واژگان کلیدی: امنیت، گسست فرهنگی، قدرت نرم، تهدید نرم، هویت، مشارکت.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۸/۱۷

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۶/۲۱

^۱ استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران (نویسنده مسئول) mehrdad_navabakhsh@yahoo.com

^۲ حمید سجادی، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه تهران hmd_sajadi@yahoo.com

مقدمه

امنیت ملی در تعاریف سنتی بر جنبه‌های سیاسی و نظامی امنیت متمرکز بوده و از آن، معنایی سلبی را منظور داشته، که در آن قدرت نظامی دیگر کشورها به مثابه تهدیدی برای امنیت کشور قلمداد شده و قدرت نظامی کشور مربوطه باید از آن دفاع کند. در این رویکرد، تهدید نظامی، بعنوان اساسی‌ترین و اصلی‌ترین تهدید و افزایش توان نظامی و مقابله نظامی، مناسب‌ترین ابزار برای مقابله با این تهدیدات تعریف شده بود. بدینسان امنیت ملی با مفاهیم نظامی‌گری، گره خورده و تهدید، بیش از هر چیز بعنوان مقوله‌ای خارجی تعریف می‌گردید. این تلقی از امنیت ملی تا اوایل دهه ۱۹۶۰ بر منابع و متون ادبیات امنیت ملی حاکم بوده است. اما این تعریف محدود از امنیت، با غفلت از ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، در توضیح و تبیین بسیاری از تهدیدات نسبت به اهداف و ارزشهای حیاتی و مولفه‌های قدرت ناکام ماند. از اینرو ضرورت اتخاذ تعریفی از امنیت، که در آن فرضیه‌های نظامی‌گری در تأمین امنیت کشور، در مقابل تهدید نظامی از خارج، تنها بعنوان یکی از گونه‌های تهدید، که هر کشور می‌توانست با آن مواجه شود، قلمداد گردید و بدینسان این تلقی، سبب توسعه درک ما از امنیت شد. در رویکرد جدید باورها، ارزش‌ها و الگوهای رفتاری از جمله مواردی هستند که با مفهوم امنیت پیوند خورده و تهدید آنها مترادف تهدید امنیت ملی قلمداد می‌گردد. در تهدید نرم، هدف، فروپاشی ارزشهای بنیادی نظام‌هاست و به تبع آن در رابطه با تأمین امنیت، بحث اصلی رهایی از تهدیدها و حفظ هویت تعریف می‌شود. در اینجا تعریفی از امنیت منظور است که علاوه بر جنبه‌های نظامی، شامل جنبه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی نیز باشد و با توجه به شرایط گسترده‌تر بین‌المللی صورت‌بندی شود (جان بایلیس و استیو اسمیت، ۱۳۸۳). در رویکرد غالب بین مفهوم امنیت و تهدید یک رابطه جانشینی برقرار شده و با قرار دادن ارزش‌ها بعنوان منافع حیاتی یک کشور، در ذیل مفهوم امنیت، تعرض و نشانه رفتن ارزشها، به عنوان تهدید امنیت ملی تعریف می‌گردد. از همین رو در اینجا ماهیت تهدیدات امنیتی، تابعی از فرهنگ و ارزشهای محوری جوامع می‌باشد، که اهداف را تعریف و الگوهای رفتاری افراد آن جامعه را ترسیم می‌کند.

به طور کلی مطالعات امنیتی فراز و نشیب‌های بسیاری را طی نموده، از تعاریف سلبی از امنیت گرفته که در آن بر بعد نظامی و تهدیدات نظامی تأکید می‌شده، تا تعاریف بسیطی که با به چالش کشیدن محوریت مولفه نظامی بر دیگر وجوه امنیت از جمله ابعاد اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تأکید می‌شود (باری بوزان، ۱۳۷۸: ۱۶۰). در اینجا ما از طریق مفهوم تهدید، به معنای امنیت نزدیک می‌شویم، و بی‌آنکه بخواهیم ارتباط وثیقی که مابین انواع تهدیدات اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و نظامی وجود دارد را نادیده بگیریم، نقطه آغاز بحث را مقوله فرهنگ و به عبارت دقیق‌تر گسست فرهنگی و تحولات ارزشی قرار داده، و تاثیر آنرا بر امنیت ملی مورد بررسی قرار می‌دهیم. علاوه بر این با تعریفی ایجابی از امنیت، مولفه‌ها و شاخصه‌های موثر در ارتقاء امنیت ملی را جستجو می‌نماییم. بدینسان تعریفی از امنیت ملی را مد نظر داریم که در بستر آن می‌توان به منافع ملی دست یافت.

مفاهیم نظری

تنها با تلقی درست از تهدیدات و اتخاذ سیاست و استراتژی مناسب جهت مقابله با آنها است که استحکام و ثبات و انسجام ملت و به دنبال آن تأمین منافع ملی را می‌توان انتظار داشت. از همین رو در ابتدا به توضیح مفاهیم و جایگاه هر یک از آنها می‌پردازیم. بدینسان مفاهیمی همچون، ماهیت تهدید، اهداف و موضوع تهدید، ابزار مورد استفاده و نهایتاً منبع تولید تهدید، که مجموعه مفاهیمی نظری ما را در تحقیق حاضر تشکیل می‌دهند، را مورد بررسی و شناسایی قرار می‌دهیم. در این راستا ابتدا به تعریف تهدیدات و چگونگی عملکرد آنها در نظام اجتماعی در دو طبقه‌بندی می‌پردازیم:

۱. تهدید سخت: در این تعریف که بیشتر در قالب مفهوم سنتی از امنیت معنا می‌یابد، ماهیت تهدید از جنس نظامی بوده و هدف آن بیش از هر چیز معطوف به حفظ حاکمیت، تمامیت ارضی، منابع و جمعیت آن کشور می‌باشد. در این حالت امنیت ملی کشور ممکن است توسط نیروهای نظامی سایر کشورها و یا گروه‌های معارض و ستیزه‌جوی داخلی مورد تهدید قرار بگیرد.

۲. تهدید نرم: ذیل این تعریف معنایی از امنیت مورد نظر است که در آن زیر ساخت‌های فرهنگی، اساس امنیت را تشکیل می‌دهد. از اینرو اقدام به ایجاد شک و تردید در مبانی ارزشی نظام سیاسی بعنوان تهدیدی بر امنیت ملی قلمداد می‌شود، که بدنبال آن مشروعیت نظام را به چالش می‌کشد. در اینجا تعریف فوکو از قدرت به درک مطلب کمک بسیاری می‌نماید، قدرت در نظر فوکو، با مفاهیمی همچون بدیهی سازی، هنجارمند ساختن، (آر. کلاگ، ۱۳۸۳: ۲۸۵-۲۸۴). طبیعی جلوه‌گر نمودن و عینیت بخشیدن تعریف می‌شود. بنابراین نزاع قدرت با ابزار فرهنگی و از طریق تعریف مفاهیم و با هدف تاثیرگذاری بر اذهان و تغییر ارزشها و هنجارها و باورها صورت می‌گیرد.

این مفهوم ما را با تعریف قدرت نرم نزد جوزف نای نزدیک می‌کند، بنا به نظر نای «قدرت نرم توانایی کسب چیزی است که می‌خواهیم از طریق جذب به جای اجبار بدست آوریم» (Joseph:2004). بر پایه این تعریف، نزاع قدرت در معادلات، چه در سطوح داخلی و چه در سطوح بیرونی، ارزشها و هنجارهای یک گروه و یا جامعه را نشانه رفته و هر یک از طرفین درصدد تثبیت و استیلا بخشیدن به تعاریف خویش برمی‌آید، بنابه مفهوم، جنگ نرم به معنای مجموعه اقداماتی قلمداد می‌شود، که ارزشها و هویت فرهنگی یک جامعه، که انسجام، یکپارچگی و ثبات نظام را تضمین می‌کند، را به چالش می‌کشد. در پرتو این اقدامات درصدد بحران‌سازی و مشروعیت زدایی از رژیم سیاسی برآمده، و مولفه‌های امنیتی نظام، یعنی ایدئولوژی حاکمیت، مبانی تشکیل-دهنده هویت ملی و انگیزه برای مشارکت سیاسی عمومی و عوامل انسجام‌بخش اجتماعی را مورد هجوم قرار می‌دهند.

در راستای تحقق این اهداف در جنگ نرم، از وسایلی همچون؛ رسانه‌ها، ایدئولوژی‌های معارض با ایدئولوژی رژیم سیاسی مستقر، فناوری ارتباطی قوی و کارآمد از جمله ماهواره، اینترنت، و شبکه‌های اجتماعی بهره می‌گیرند. ابزار مذکور از جمله وسایلی مدرنی‌اند که به توسعه و گسترش اندیشه‌ها در ورای مرزهای حاکمیت‌ها یاری رسانده‌اند. این ابزارهای ارتباطی، حوزه‌های امن دولت‌ها را در ایجاد باورها، هنجارها و ارزشها و ترسیم فضای فکری مطبوع دولت‌ها را به چالش کشیده و همچنین با تأثیرگذاری بر فرآیند انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری‌ها و الگوهای رفتاری خاص، در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، نظام سیاسی را با بحران هویتی و مشارکت و مشروعیت مواجه می‌سازند.

به عقیده بوزان، امنیت جوامع بشری تحت تأثیر عوامل متفاوت در حوزه‌های گوناگونی همچون حوزه سیاسی و اجتماعی است. در این راستا امنیت سیاسی منوط به ثبات سازمانی کشورها، دستگاه‌های دولتی و ایدئولوژی‌هایی که به آنها مشروعیت می‌بخشند، می‌باشد و امنیت اجتماعی به قابلیت تداوم در چارچوب شرایط قابل قبول تحول _الگوهای سنتی زبان، فرهنگ، مذهب و هویت ملی و سنن مربوط می‌شود. نکته اینکه این حوزه‌ها در ارتباط با یکدیگر عمل کرده و هر یک از آنها مولفه‌ای را در تأمین امنیت و شیوه‌ای را برای تعیین اولویت‌ها تعریف می‌کند، اما همگی در شبکه نیرومندی از روابط و پیوندها در هم تنیده شده‌اند (باری بوزان، ۱۳۷۸: ۱۴۷-۱۴۳). امنیت به معنی رهایی از تهدید ارزش‌های اساسی است، و این توانایی دولت‌ها در حفظ ارزش‌های اساسی‌شان است، که به حفظ و تقویت امنیت ملی منجر می‌شود. اما اگر ارزشهای جامعه و دولت هماهنگ و از یک سنخ و نوع نباشند، موضوع وضعیت دیگری پیدا می‌کند. در اینجا این نکته قابل ذکر است که تلاش برای ثبات و حفظ انسجام جامعه را، در تعارض با صیوروت و پویای جامعه معنا نشده، بلکه پویایی جامعه، را مستلزم تفاسیر نوین هنجاری و ارزشی و بازتعریف مفاهیم متناسب با مبانی ارزشی و اقتضانات زمانی می‌دانیم.

در جنگ نرم، حوزه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مورد تهدید قرار می‌گیرد، و درصدد تاثیرگذاری بر انتخاب‌ها، فرآیند تصمیم‌گیری و الگوهای رفتاری مخاطبان برآمده و در نهایت مخدوش ساختن هویت‌های فرهنگی آنان را منظور دارد؛ مفهوم امنیت در این رویکرد شامل وجوه ارزشی و هویت‌های اجتماعی می‌شود، این شیوه جدای از اینکه در رویکردهای امنیتی جدید علیه نظام‌های سیاسی مخالف یا معارض، بکار گرفته می‌شود، به عنوان یک خصیصه و ویژگی عصر جهانی شدن نیز قلمداد می‌گردد. بنا به نظر باری بوزان مشکل اصلی تهدیدات اجتماعی از لحاظ امنیت ملی این است که اغلب آنها در داخل کشور واقع

شده‌اند و ارزش‌های اجتماعی را از داخل کشور مورد تهدید قرار می‌گیرند (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۴۸). در این حالت جایگاه ارزش‌ها، آرمان‌ها و سیاست‌های نظام در نزد مردم تضعیف گردیده و می‌تواند بمنزله مقدمه‌ای برای فروپاشی سیاسی، امنیتی و ساختارهای آن قلمداد شود. این مسئله در بسیاری از کشورهای در حال توسعه که از بحران تعریف خود (هویت) و مشکلات ناشی از مشروعیت سیاسی و تاریخی در رنج‌اند و دارای شکافهای قومی و اجتماعی، و سیستم‌های سیاسی بی‌ثباتی هستند به مسئله‌ای پیچیده و بغرنجی تبدیل می‌شود و به تبع آن آسیب‌پذیری و نفوذپذیری سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی‌شان را افزایش می‌دهد و آنانرا با تهدیدات و چالش‌های امنیتی جدی مواجه می‌سازد.

در اینجا از فرهنگ مفهوم عامی را در نظر داریم که در برگیرنده مجموعه‌ای همساز از ارزش‌ها، هنجارها، باورها، سنت‌ها و آرمان‌های یک جامعه می‌باشد، و میزان تعلق افراد آن جامعه را به فرهنگ‌شان، بر اساس درک، شناخت و برقراری ارتباطی که می‌تواند با این مجموعه داشته باشند، اندازه می‌گیرند. از اینرو زمانیکه احساس تعلق کاستی می‌گیرد و این ارتباط کم‌رنگ‌تر می‌شود با مفهوم گسست فرهنگی روبرو می‌شویم. فرهنگ در نظر کارکردگرایانی همچون پارسونز نظام الگودار و سامانمندی از نمادهاست، که بصورت هنجارها و ارزش‌ها تجسم می‌یابد و در نظام شخصیتی، بلکه ذهن کنشگران می‌شود و بدینسان اهداف و جهت‌گیری کنشگران و الگوهای نهادمند نظام اجتماعی را در برمی‌گیرد (ریترز، ۱۳۷۴: ۱۳۹-۱۳۸). بنا به نظر کارکردگرایان ساختاری نظام ارتباطی کارآمد پیش نیاز هر نوع نظام اجتماعی انگاشته شده است، پرواضح است که اگر افراد نتوانند با یکدیگر ارتباط و کنش متقابل برقرار نمایند، هیچ جامعه‌ای امکان پذیر نخواهد بود. از سوی دیگر لازمه برقراری این ارتباطات، وجود نظام‌های نمادین مشترکی است که افراد جامعه طی فراگرد اجتماعی شدن فرا می‌گیرند و این نظام‌های نمادین مشترک ارتباطات را امکان‌پذیر می‌سازد.

علاوه بر این هر جامعه‌ای به یک رشته اهداف مشترک و روشن نیاز دارد. اگر مردم هدفهای گوناگون و جداگانه‌ای را در پیش بگیرند، هرج و مرج ناشی از آن ایجاد هر گونه جامعه‌ای را امکان‌ناپذیر می‌سازد، دیگر اینکه هر جامعه‌ای برای تنظیم وسایل دستیابی به این هدفهای مشترک نیاز نظام هنجاریبخش دارد، چرا که بدون تنظیم هنجاریبخش وسایل، جامعه دچار هرج و مرج، بی-هنجاری و بی‌تفاوتی می‌شوند. از همین رو نظام فرهنگی در نظر کارکردگرایان به تجهیز کنشگران به هنجارها و ارزشهایی که آنها را به کنش برمی‌انگیزاند می‌پردازد (ریترز، ۱۳۷۴: ۱۳۲).

بنابه این شاخصه‌ها، کارکردهایی برای نظام تعریف می‌گردد، از جمله اینکه هر نظامی باید نیازهای مهم کنشگران را به اندازه کافی برآورده سازد، همچنین بایستی مشارکت کافی اعضایش را برانگیزاند. از همین رو جمعیت بی‌تفاوت به عنوان تهدیدی برای جامعه قلمداد می‌شود، جمعیت جامعه در برخی موارد ممکن است که آنچنان بی‌تفاوت گردد که اجزای گوناگون سازنده جامعه از انجام کارکرد خویش ناتوان گردیده و سرانجام جامعه فرو ریزد. یک نظام اجتماعی باید بتواند فرصت‌های نقشی گسترده‌ای را برای اعضایش فراهم کند تا شخصیت‌های گوناگون بتوانند بدون تهدید یکپارچگی نظام ابراز وجود نمایند.

برای ایفای چنین کارکردهایی ضروری است تا در یک فراگرد اجتماعی شدن موفق، هنجارها و ارزشها بلکه ذهن شوند یعنی بخشی از وجدان درآیند. در نتیجه این فراگرد، کنشگران ضمن دنبال کردن منافع‌شان در واقع به مصالح کل نظام خدمت می‌کنند. البته این نکته نیز قابل ذکر است که نظام اجتماعی بایستی توانایی پذیرش توانایی گسترده افراد را به رغم هم‌رنگی در برخی از ابعاد ناشی از اجتماعی شدن عمرانه را داشته باشد و تنها به اتخاذ مکانیسم‌های نظارت اجتماعی برای ترغیب به هم‌رنگی قناعت نماید، در واقع هر نظامی باید بتواند در برابر برخی کج روی‌ها و تنوعات مدارا کرده و انعطاف پذیر باشد. با این توضیحات به بررسی جایگاه و اهمیت مولفه‌های ارزشی در جامعه ایرانی پرداخته، سپس با طبقه‌بندی عوامل تاثیر گذار بر این مولفه‌های ارزشی، به شناسایی تهدیدات امنیتی، که ثبات و انسجام جامعه را به چالش می‌کشند، می‌پردازیم.

جامعه ایرانی:

جامعه کنونی ما در مسیر واگرایی فرهنگی قرار گرفته است، از یکسو انفعال در تولید و بازتولید میراث فرهنگی جامعه و از سوی دیگر تحولات پرشتاب در جهان امروز، موجب شده تا تقاضاهای فرهنگی جدید، کمتر با فرهنگ بومی خویش مانوس باشند، و روز به روز بر این فاصله ناسازگاری افزوده می‌شود. از اینرو شکاف مذکور را تحت دو مفهوم، اقتضانات خارجی و بستر داخلی مورد بررسی قرار می‌دهیم و بدینسان سعی می‌کنیم تا فضای زیست جامعه‌مان را در عصر حاضر ترسیم نموده تا در پس چنین فهمی به ارائه راهکار برای ایجاد وفاق، انسجام و تداوم بخشیدن به میراث فرهنگی و تامین امنیت و نهایتاً پاسخگویی به تقاضای انسان امروز برآئیم.

الف. اقتضانات خارجی:

گسترش ارتباطات جهانی بواسطه پیشرفتهای فنی، تکنولوژیکی، امکان حضور فراگیری را برای بازیگران فراهم آورده تا بر فراز عرصه‌های محلی و ملی به ایفای نقش پردازند. ماحصل این امر برای دولتها، محدود شدن حوزه انحصاری در عرصه‌های فرهنگی و اجتماعی است. در پرتو تحولات عصر مرزهای ملی دیگر چندان به مفهوم و معنای مرز فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی دولتها نیست. از همین رو است که «استیلای کامل دولتهای ملی بر شیوه زیست فرهنگی مردم خود با توجه به گسترش ارتباطات و اطلاعات در سطح جهان دیگر ممکن نیست» (نش، ۱۳۸۷: ۱۴).

بدینسان عرصه عملکرد دولت‌ها که در واقع، فضای محصور و بسته‌ای بود، که فارغ از حضور و دخالت عناصر فرهنگی بیگانه به ارائه فرهنگ رسمی مبادرت می‌نمودند، در پرتو تحولات جهانی شکسته شده و عناصر هویت بخش آن در معرض تهدید قرار گرفته است. در جهانی شدن با نفوذ پذیری مرزها شاهد تداخل فرهنگ‌ها و ارتقاء آگاهی انسانها از ارزشها و هنجارهای ملل دیگر می‌باشیم، امری که فضای امن فرهنگ رسمی را بی‌رنگ می‌سازد و مجالی برای حضور و گسترش فرهنگ‌های غیر رسمی فراهم می‌آورد. در این عرصه هر فرهنگی خود را در فضای متکثری از دیگر فرهنگها می‌بیند، به عبارت دیگر فرایند جهانی شدن با ویژگی فشردگی زمان و مکان، خصیصه زمینه‌محور بودن و محصور بودن، فرهنگها را تضعیف نموده و بدینسان حضور و بروز همزمان اجزاء و عناصر فرهنگهای گوناگون را در کنار یکدیگر شاهد می‌باشیم، امری که گاه برخورد‌های فرهنگی را نیز به موجب می‌شود.

جهانی شدن با توسعه امکانات ارتباطی و شبکه‌های اطلاع رسانی و نفوذپذیری مرزها، در کنار این گرایش کلی، امکان پیشبرد اهداف و خواسته‌های خرده فرهنگها را در روابط فروملی و فراملی فراهم آورده و با به چالش کشیدن هویت‌های یکپارچه، به طرح هویت‌های اختلاطی، گزینشی و چندگانه رهنمون می‌شود، «در زمانی که تغییرات پرشتاب اجتماعی روی می‌دهد، هویت‌های جاافتاده از هم فرو می‌پاشد، خود دوباره تعریف می‌شود، و هویت تازه‌ای شکل می‌گیرد» (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۱۵۳)، از همین رو است که در عرصه جهانی شدن شاهد برجسته سازی هویت‌های قومی، و رشد خودآگاهی خرده فرهنگها، تقویت و ظهور هویت‌های جمعی فروملی و فراملی و ایجاد شکاف در دیوار فرهنگ ملی می‌باشیم.

خرده فرهنگ‌های تبلور یافته با حساسیت بالا نسبت به عملکرد دولت، در زمانیکه درصدد بسط نفوذ فرهنگی خویش برمی‌آیند، واکنش خصمانه نشان می‌دهند و در اعتراض به توسعه ناموزون جامعه به طرح خواسته‌های ویژه خویش می‌پردازند. این امر یعنی آسیب پذیر شدن فرهنگ، هویت و همبستگی ملی، اهمیت مدیریت تفاوتها و تمایزات فرهنگی در درون جامعه ملی را نمایان می‌سازد، بویژه این امر برای جامعه ایران، در جهت جلوگیری و تلاش برای پیشگیری از تسری منازعات هویتی و قومیتی از دیگر کشورهای همسایه به داخل کشور حساسیت بیشتری می‌یابد.

گسترش مناسبات اجتماعی و فرهنگی، از غلظت مرزها کاسته و استعداد همگون ساز و فراگیر فرهنگ مسلط را ناکارا ساخته، این امور موجب بروز خرده فرهنگها در جامعه گردیده است. در عین حال شاهد رشد خرده فرهنگها نیز می‌باشیم، گروههای جدید به ایراد و طرح الگوهای نوینی برای سازماندهی جامعه در سطحی بالاتر مبادرت می‌نمایند و با فرایند تمایز پذیری و تفکیک پذیری فزاینده‌شان، به بازتعریف مفاهیم مرتبط با انسجام ملی می‌پردازند. در این میان نقش دولت بنا به حضور در چنین اقتضائاتی، تلاش در جهت سازماندهی این خرده فرهنگها و تصحیح آنهاست، تا آنها را با تاکید بر منافع ملی و با جلب تعهدات جمعی صورت‌بندی نماید، و بدین طریق موجب نهادینه شدن ارزشها و سازماندهی اقشار متعدد اجتماعی می‌گردد، و با پذیرش امکان تشکل‌شان، توانایی خویش را برای کنترل و جهت دهی آنها حفظ می‌نماید.

ب. بستر داخلی

در نگرش سنتی، نقش دولتهای ملی در همانندسازی خرده فرهنگها با فرهنگ مسلط و مستحیل ساختن هویت‌های خرد در هویت کلان تعریف شده بود، حال این امر با از دست رفتن عرصه نفوذ سنت در هویت سازی با محدودیتهای بسیاری روبرو گشته است. در جوامع سنتی امنیت، منوط به ایجاد و تداوم فضاهای نسبتاً نفوذ ناپذیر فرهنگی و اجتماعی و با شبکه متمرکز اداری، امنیتی و ایدئولوژیکی دولت بوده، حال آنکه وقتی چنین رویکردی را در بستر جامعه‌ای با ویژگی ساختاری متنوع و متکثر قومی، طرح تقاضاهای گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار دهیم، اهمیت موضوع دو چندان می‌شود. در چنین بستری از یکسو با تکثری از تقاضاها برای کالاهای فرهنگی مواجه هستیم، اما در آن سو با محدودیت عرضه مواجه می‌شوند. در واقع عملکرد ضعیف خرده نظام فرهنگی در مواجهه با تقاضاهای جامعه و عرضه کالاهای فرهنگی در عرصه جهانی، بستر مناسبی را برای گرایش به سوی تولیدات فرهنگی، در بیرون از جامعه را بوجود می‌آورد، بویژه اینکه در عرصه جهانی شدن با کاهش توانایی دولت در کنترل بر بازار تولیدات فرهنگی نیز مواجه می‌باشیم.

وحدت نمادین بین کنشگران برپایه میزان شکل‌گیری اهداف و فعالیت‌های اجتماعی حول قالبهای فرهنگی و نمادین مشترک، یا وفاق حول نمادها و ارزشهای مشترک، یا وفاق حول نمادهای مربوط به ایجاد نظم در جامعه می‌باشد (افروغ، ۱۳۷۹: ۴۸). در اینجا مسئله اصلی ضعف خرده نظام فرهنگی جامعه ایرانی، برای انطباق با محیط متحول بیرونی است، به عبارت دیگر خرده نظام فرهنگی در جذب و بومی سازی متغیرهای فرهنگی و تولید و بازتولید هنجارها، عملکرد شایسته و مناسبی از خود نشان نداده است. تاثیر ژرف جهانی شدن همراه با ناکارآمدی نهادهای تبلیغاتی کشور در ایجاد و تعریف نمادهای فرهنگی موجب گشته تا شاهد ظهور و بروز و گسترش فرهنگ‌های غیر رسمی در جامعه ایرانی باشیم.

در پرتو نفوذ مدرنیته، شاهد نفوذ فرهنگ جدید در قلمرو فرهنگ بومی و شکل‌گیری اندیشه‌های التقاطی هستیم، امری که گرایشهای فرهنگی متضاد و بی‌ریشه و بحران هویت در تاریخ فرهنگی معاصر را رقم زده است. این گسترش نفوذ، منجر به تردید در اعتبار مطلق پدیده‌ها و نهایتاً تحولات ارزشی بسیاری را موجب گشته است و در شکل برهم زنده شیوه‌های فکری، اجتماعی، اقتصادی و سنتی نقش آفرینی می‌کند.

این امور جامعه امروز ایران را در شرایط گذار قرار داده که در آن همه مفاهیم و تعاریف وجهی دوگانه یافته‌اند (که با صفت سنتی / مدرن شناسایی می‌شوند). چنین وضعی عناصر وحدت دهنده فرهنگی را آشفته ساخته بویژه اینکه چند دستگی نخبگان، نیز مزید بر علت شده است. مجموع این موارد، جامعه را در مسیر گسست فرهنگی‌ای قرار داده و موجب شده تا آرمانها و اهداف و ارزشهای پیشین در فضای کنونی در نزد افراد جامعه همچون عباراتی خشک و بی‌روح جلوه کنند، عناصر وحدت بخش نیز آنچنان خاص‌گرینش می‌شوند که کمتر دامنه شمول آن دربرگیرنده جمیع افراد جامعه باشد و یا در بازسازی و بازتعریف مفاهیم آنقدر خست صورت گیرد که در نزد مردمانی با افق تاریخی و تجارب متفاوت، کمتر قابل درک باشد. این امر جامعه ایرانی را در جاییکه

بیش از هر زمان به عناصر وفاق بخش و وحدت آفرین نیازمند است، تنها و بی‌نصیب می‌گذارد، و حاصل امر در راستای تداوم چنین وضعیتی، مستحیل شدن فرهنگ بومی در فرهنگ مدرنیته و تشدید شکافهای فرهنگی و اجتماعی است.

۱. رسانه و جامعه‌پذیری

رسانه به عنوان فراگیرترین نهاد، واسطه بین آگاهی‌های فردی و رویدادها و ساختارهای اجتماعی‌اند که بر آگاهی و ذهنیت مردم نسبت به پدیده‌ها تاثیر می‌گذارد. رسانه‌ها برغم دعوی بازنمایی‌شان، ابزاری خنثی و بی‌طرف نیستند، بعبارت دیگر علائم و نشانه‌های زبانی و رسانه‌ای که بازنمایی بوسیله آن صورت می‌گیرد مبتنی بر مناسبات قدرت است. در واقع رویه‌های دلالت همان رویه‌های قدرتند و ویژگی‌ها و روابط اجتماعی و فرهنگی نیز تنها در قالب سلسله مراتب ارزشی خاصی ارائه می‌شوند(مهدی‌زاد، ۱۳۸۷: ۱۶-۱۵).

بنابراین وقتی از تداخل فضای رسانه‌ای یعنی حضور رسانه‌های متعدد و گوناگون خارجی در فضای رسانه‌ای داخل کشور سخن می‌گوییم، در واقع از تقابل میان بازنمایی‌ها و چالش‌ها بر سر معنادهی میان رژیم‌های خاص معنابخش را مورد نظر داریم و بویژه اینکه حاصل این تقابل در بازنمایی‌ها برای مردم، پیامدهای واقعی دارد. از جمله می‌توان بر نقش رسانه‌ها در پررنگ کردن مفاهیم خاص و بی‌توجهی به مفاهیم عام سخن گفت. رسانه‌ها با تعاریف پدیده‌ها و قرار دادن آنها در دوگانه‌انگاریهای هنجارمند و ضدهنجار، نوعی نگاه را برای مخاطبان خود تعریف کرده و به تحدید معنای آن می‌پردازند. و از این طریق حضوری فعال و فراگیر در عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌یابند(کوبن، ۱۳۸۶: ۱۴۷). با این توضیح به بررسی نقش رسانه‌ها در شکاف فرهنگی می‌پردازیم.

بدون وجود رسانه‌ها جوامع با این ارتباطات گسترده و سریع، امروز نمی‌توانستند بوجود آیند، رسانه‌های جمعی در بین المللی شدن ایستارها و ارزشها در گرداگرد جهان نقش مهمی را ایفاء میکنند. رسانه‌های جمعی علاوه بر ارائه اطلاعات مشخص و فوری در مورد رویدادهای سیاسی، ارزشهای عمده‌ای را که هر جامعه در مورد آن توافق نظر دارد به شکل مستقیم و یا غیر مستقیم منتقل می‌سازند(آلموندوهمکاران، ۱۳۷۷: ۶۸). امروزه برخلاف گذشته، خانواده و گروه همسالان، تنها پل ارتباطی فرد برای آشنایی با زندگی اجتماعی نیست. در واقع رسانه‌ها با ارتباطات مجازی و نگرش‌های جهانشمول بخشی عمده‌ای از کارکرد جامعه‌پذیری افراد را به عهده می‌گیرند و با حضور پررنگ خود از نقش و تاثیر سنتی خانواده و سایر عوامل جامعه‌پذیری کاسته‌اند. در دهه‌های اخیر در پرتو گسترش حضور رسانه‌های جمعی، حوزه ارتباطات انسانی و اجتماعی را وسیع‌تر شده، گرچه این امر با مدیریت صحیح، می‌توانست به وحدت نمادین جامعه یاری برساند، اما با حضور پررنگ‌تر رسانه‌های فرامرزی، غلظت نمادها، الگوها و نمادهای معرفتی و شناختی به گونه‌ای غیر قابل قیاس با گذشته افزایش یافته و این شرایط باعث گسترش الگوها، نمادها و ارزشها و ایدئولوژیهای متعدد و متکثری می‌شود که نهایتا وحدت نمادین و الگویی جامعه را به شدت مختل می‌سازد.

نتیجه اینکه شاهد، فرایند پرشتاب اجتماعی شدن، آنهم با منابع ارزشگذار متعدد و متفاوت با سنت حاکم بر جامعه می‌باشیم. با گسترش حضور رسانه‌های جمعی، مردم در معرض هجوم گسترده نمادها و متغیرهایی قرار گرفته‌اند که بیش از هر چیز چندگانگی الگوهای معرفتی و نظری را مورد تاکید قرار می‌دهند و با برهم زدن وحدت نظری و ارزشی و هنجاری جامعه، روابط و مناسبات پیچیده‌ای را ترسیم می‌نمایند. بنا به نظر آلوین تافلر تکنولوژی‌های ماهواره‌ای و دیگر رسانه‌های جدید، فرهنگ‌های ملی را از هم می‌پاشند. از همین رو وجود این ارتباطات متقاطع را تهدیدی برای هویت ملی، قلمداد می‌کند(تافلر، ۱۳۷۰: ۶۵۳). بدینسان رسانه‌ها به عنوان عاملان تغییر و تحول در ارزشها و هنجارها، عرصه‌ای را برای تجربیات متفاوت و زیست جهان نوین فراهم می‌آورند، که در پرتو آن با به چالش کشیدن ارزشها و الگوهای سنتی، الگوهای جدیدی را نیز به جامعه ارائه می‌دهند، حال اگر خرده نظام فرهنگی توانایی رویارویی با این تحولات را نداشته باشد و خرده نظام سیاسی نیز در مواجهه با این عدم تعادل سیستمی انعطاف لازم

را از خود نشان ندهد، انسجام و ثبات جامعه بواسطه عدم توافق افراد پیرامون عوامل انسجام بخش و یا اهداف و شیوه‌های وصول به آن به چالش کشیده شده و در نتیجه امنیت ملی را مورد تهدید قرار می‌دهند.

امروزه جامعه‌پذیر شدن افراد دیگر در فضای آرام و ملایم خانواده و یا از طریق آداب و رسوم صورت نمی‌گیرد. در دوران حاضر اجتماعی شدن افراد در ارتباطات مجازی و تحت تاثیر نگرشهای جهانشمول صورت می‌گیرد، این امر از آنچنان تاثیر تعیین کننده‌ای برخوردار است که نقش نهادهای جامعه‌پذیری سنتی، همچون خانواده، مدرسه و همسالان تا حدود زیادی به حاشیه رفته است. عملکرد رسانه‌ها در یک فضای متداخل و با این قدرت تاثیرگذاری، کارکرد خرده نظام فرهنگی در ایجاد وحدت نمادین و الگویی را، به شدت مختل ساخته است، و در این بستر رشد فزاینده تنوع و چندگانگی در الگوهای شناختی را شاهد می‌باشیم، که بر پیچیدگی روابط و مناسبات اجتماعی می‌افزاید.

خلاصه آنکه امروزه در پرتو تحولات تکنولوژیکی، اجتماعی و فرهنگی، زیست جهان متفاوتی و لاجرم بستر تجربیات متفاوتی برای افراد در اجتماع بوجود آمده است، «حال اگر این قرار گرفتن افراد در معرض تجربیات جدید، را به تغییر تدریجی نسلی اضافه نمایم که در آن گروههای جدید، تجارب متفاوتی را که داشته‌اند، را مبنای مبنای عمل خود قرار می‌دهند، میزان جرح و تعدیل در فرهنگ سیاسی نمایان می‌شود» (آلموند و همکاران، ۱۳۷۷: ۸۲). از همین رو رسانه‌ها بعنوان عاملان تغییر و تحول در ارزشها و هنجارها قلمداد می‌شوند، و با به چالش کشیدن الگوهای سنتی، الگوهای نوین و ارزشهای جدیدی را به جوامع ارائه می‌دهند و به منزله عامل مهمی در دگرگونی نگرشها و همچنین رفتار افراد عمل می‌نمایند. اگر این اختلال در فرایند انتشار و اشاعه ارزشهای بومی و ناکارایی رسانه‌های داخلی برای تبلیغ مناسب ارزشها را با حضور پررنگ رسانه‌های خارجی، اضافه کنیم، تضعیف و تغییر جایگاه ارزشها در سلسله مراتب ارزشی حاکم، چندان امر دور از تصویری نیست.

۲. اهمیت ارزشها در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران

ارزشها در جامعه ایران از جمله مهمترین مولفه‌های تعریف کننده هویتی است. ارزش مداری جامعه ایرانی از آنچنان جایگاهی برخوردار است که تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی‌اش را نیز در قالب تحولات ارزشی تعریف کرده‌اند. از اینرو ثبات یا بی-ثباتی، تحول، اصلاح و انقلاب آن نیز در پرتو این مولفه بررسی و فهم می‌شود، حتی شکافها و طبقه‌بندی گروههای سیاسی و اجتماعی نیز یا با محوریت مولفه‌های ارزشی صورت‌بندی شده و یا در هم‌نشینی با ارزشهای خاصی تعریف شده‌اند. از جمله عرصه‌هایی که نمایانگر نقش آفرینی ارزشها در جامعه ایرانی است، مقوله مشروعیت است که در پرتو ارزشها تعریف و حاصل می‌شود. علاوه بر این بحران مشروعیت نیز بنا به همین مفهوم قابل درک و فهم است.

ارزشها با چنین حضور گسترده‌ای در عرصه‌های گوناگون، نقش برجسته و بارزی در ثبات و تغییر ایفاء می‌نمایند. اهمیت این نقش دوگانه ارزشها بویژه آنجایی که با دین پیوند می‌خورند اهمیت دو چندانی می‌یابند، آنچنان که هم می‌توانند موجد نظم، انسجام بخش جامعه و عامل پیوستگی باشد و هم تهدیدی که موجب از هم گسیختگی، هم عاملی برای تقویت ارزش مداری افراد در جامعه و هم مانعی در این راه و نهایتاً هم عاملی مشروعیت بخش و هم عاملی مشروعیت زداست.

این نگرش ارزشمند و هنجارمند ساختن همه چیز، با توجه باین که ارزشها، فعالیت در حوزه‌های گوناگون عمل را در جامعه به یکدیگر پیوند می‌دهند و موجب سازش و انسجام نظام اجتماعی می‌گردند (ورسلی، ۱۳۷۸: ۴۷)، اهمیت دو چندانی می‌یابد و پیچیدگی‌ها و ظرافت‌ها و حساسیت‌های خاصی را با خود به همراه می‌آورد و لاجرم تدابیر خاصی را نیز بنا به کارکردهای نظام فرهنگی می‌طلبد، از جمله در تعریف ارزشهای مسلط، با دامنه شمول گسترده و فراگیر، که دربرگیرنده طیف‌های گوناگون جامعه باشد، تا بتواند سراسر جامعه را پوشش بدهد و وابستگی متقابل اجزاء نظام را تضمین نماید و مشارکت کافی اعضایش را برانگیزاند، و برای تحقق چنین امری فهم شرایط و فهم افق تاریخی ضروری است و تنها با رعایت کردن چنین ملاحظاتی است که می‌توان از افول ارزشها جلوگیری و تداوم و شکوفایی آنها را انتظار داشت. امری که در شرایط گذار، که با تغییر و تحول ارزشها و هنجارها

مواجه‌ایم، اهمیت دو چندان می‌یابد. در این شرایط «منشاء دیرینه هویت و نظام‌های اقتدار اجتماعی اینک بهم ریخته است، مردم در معرض زنجیره‌ای از روابط تازه قرار می‌گیرند، ایشان به منابع تازه‌ای برای هویت، شکل‌های تازه‌ای از اجتماع با ثبات و برداشت‌های اخلاقی تازه نیاز پیدا می‌کنند تا به زندگی آنها معنی بدهد» (هانتینگتون، ۱۳۷۸: ۱۵۲).

۳. بررسی کارکرد خرده نظام سیاسی و فرهنگی

ظهور و گسترش مدرنیته که در پرتو تکنولوژیهای اطلاعاتی و ارتباطی حضوری فراگیر یافته است، به مثابه فرهنگی جدید در فرهنگ قدیم نفوذ کرده، و با حضور گسترده خود اعتبار مطلق پدیده را مورد تردید قرار داده و با برهم زدن معیارها و باورهای سنتی، عناصر وحدت بخش فرهنگی و وفاق آفرین اجتماعی را ناکارا کرده است. حال اگر این حضور فراگیر را به عوامل داخلی - ای همچون ناتوانی در بازسازی و تولید و متنوع ساختن مفاهیم، و عدم بازتولید فرهنگی، انسداد سنتها در حوزه اندیشه، هنر و تفکر، عدم انطباق نیازها با مولفه‌های ارزشی مورد تاکید، عدم لحاظ کردن مشکلات و مسائل نوین، چنددستگی نخبگان پیرامون جایگاه ارزشها در سلسله مراتب اولویتها، مهاجرت گسترده به شهرها، کاهش توانایی دولت در کنترل، تنوع در سازوکارهای اجتماعی شدن در پرتو فضای رسانه‌ای، شکل‌گیری فضای معنایی دوگانه‌ای اضافه نمایم آنگاه در چنین فضایی مشاهده می‌کنیم که نه تنها فهم، بلکه دیالوگ افراد با یکدیگر را دشوار می‌باشد. بدینسان با نگاهی گذرا به این مولفه‌ها، پیش‌بینی و فهم بحران هویت و شکل‌گیری گرایشهای فرهنگی متفاوت و نیز متعارض، همراه با بروز تعاریف دوگانه، از میان رفتن الگوهای گذشته، تغییر الگوهای مرجع، شکل‌گیری شکافهای فرهنگی چندان دور از انتظار نمی‌باشد.

در این عرصه و تحت این شرایط، خرده نظام فرهنگی نقش و اهمیت والایی را در حفظ و انسجام نظام اجتماعی ایفاء می‌کند، بویژه در رابطه با دوگانگی‌هایی که در این دوران گذار حاصل می‌شود و ارزشها را در تقابل با یکدیگر تصویر سازی می‌نمایند، از جمله می‌توان به ارزشهای سنتی در مقابل ارزشهای مدرن اشاره نمود، در این مرحله نظام فرهنگی برای ایجاد وفاق و همیاری و انسجام در نظام اجتماعی، می‌باید با رعایت جانب اعتدال از مطلق‌نگری‌ها اجتناب نموده و مروج فرهنگ وفاق‌گرا باشد، و در ذیل آن شهروندان را در مورد شیوه‌های مناسب تصمیم‌گیری سیاسی و اینکه مسائل اصلی جامعه چیست، و چگونه باید آنها را حل و فصل نمود، هم نظر گرداند (آلموند و همکاران، ۱۳۷۷: ۷۷).

در این میان خرده نظام سیاسی نیز با تنظیم رفتارهای مناسب اجتماعی و حفظ رای و همدلی مردم در مورد ارزشهای موجود در جامعه، تعارضات و اختلافات در درون نظام را متعادل ساخته و پذیرای مشارکت، تنوعاتی باشد که در نظام فرهنگی انسجام یافته و به اجماع رسیده‌اند. البته نسبت به برخی کج رویها، انعطاف لازم را نشان داده تا از مشارکت کافی اعضایش برخوردار گردد و از این طریق «نظام سیاسی با به اجرا در آوردن ارزشها و هنجارهای فرهنگی، از مشروعیتی که نظام فرهنگی برای قدرت سیاسی‌اش عرضه کرده برخوردار می‌گردد» (روشه، ۱۳۷۶: ۱۵۳-۱۵۲).

۴. ارزش‌ها و وقوع انقلاب

منظور از ارزش، نسبت عاطفی آدمی با امور و سایر انسانهاست، ارزش شیوه‌ای از بودن یا عمل که یک شخص یا یک جمع به عنوان آرمان می‌شناسند، و افراد یا رفتارهایی که بدان نسبت داده می‌شوند مطلوب و مشخص می‌سازد (روشه، ۱۳۷۹: ۶۹). ارزشها از اهمیت و تاثیر بالایی در جامعه ایرانی در طول تاریخش برخوردار بوده و تجارب و شواهد بسیاری را درباره نقش آفرینی ارزشها در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران می‌توان ذکر نمود که با دغدغه حفظ و بازتولید ارزشها صورت گرفته است. در این راستا مواجهه میراث فرهنگی جامعه ایرانی با دستاوردهای جهان مدرن و مولفه‌های ارزشی و ضرورت‌های آن، از جمله موارد چالش برانگیز در طول تاریخ معاصر ایران بوده است، که خود موجد تحولات بسیاری بوده است. در اینجا می‌توان انقلاب اسلامی را از این نقطه نظر مورد توجه قرار داد، آنچنان که در تعریف می‌توان آنرا تلاشی برای بازتولید ارزشهای دینی در قالب‌های نوین برشمرد.

در این راستا بایستی به پدیده انقلاب از این زاویه دید، توجه نمود، امری که ارزشهای وابسته به انقلاب، به عنوان، محور و ملاکی برای ارزیابی در مورد میزان گسست فرهنگی مورد تاکید قرار گرفته است. در واقع جامعه پذیری نیازمند وجود سنتهای جا افتاده است حال آنکه انقلاب همه این سنتها را مورد هدف قرار داده است، و این واکنش بر حساسیت و پیچیدگی موضوع می افزاید، در چنین خلثی که در پس ناکارایی عوامل جامعه پذیری داخلی و کاهش میزان بازتولید فرهنگی، بوجود آمده، شکل گیری گرایشهای متعدد فرهنگی و تغییرات ارزشی و فرهنگی و نهایتاً بحران هویت را شاهد می باشیم، و این امریست که در قالب گسست فرهنگی در مقاله حاضر مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

علاوه بر اینکه ارزش های نوین و نوپای انقلاب اسلامی، بنا به رویدادهای پس از آن، و الزامات اقتصادی در سطح داخلی و در سطح بین المللی فرصت چندانی برای نضج و درونی شدن نیافته اند. بویژه که عملکرد حاملان این ارزش ها نیز که خود باید به عنوان رساننده این ارزش ها، و شخصیت آنها را به عنوان الگوهای مرجعی که باید انتقال دهنده ارزش ها باشد، گاه خود بر گذار از این ارزش ها دلالت می کرده است. علاوه بر این، هم نشینی ارزش های دینی و انقلابی با این شخصیت ها و پیوند آن با ناکارایی ها و مسائل و مشکلات اقتصادی و سیاسی جامعه تاثیر منفی ای بر میزان گرایش به این ارزش ها گذاشته است. بعبارت دیگر درهم آمیختن کنش های سیاسی با ارزش های و نظام هنجاری، یعنی آنچه بازیگران سیاسی از آن برای حضور در این عرصه، یاری می - جویند منجر به تقلیل جایگاه ارزش ها و کاهش عمر آنها (همهانگ با عمر سیاست ها) گردیده و در معرض مداوم قضاوت ها قرار دادن آنها را موجب شده است. بنا به این مهم در ذیل به تاثیر پدیده انقلاب ها بطور عام و انقلاب اسلامی بطور خاص در جامعه - پذیری سیاسی جامعه ایرانی مبادرت می نمایم.

۵. انقلاب و جامعه پذیری

جامعه پذیری، فرایند انتقال ارزش ها و ایستارهای جامعه از نسلی به نسل دیگر است، و جامعه پذیری سیاسی فرایندی است که طی آن ایستارهای سیاسی فرد شکل می گیرد (آلموند و همکاران، ۱۳۷۷: ۵۷). جامعه پذیری نیازمند وجود سنتهای جا افتاده در جامعه می باشد، در واقع ارزش ها و ایستارهایی که در قالب سنتها جا افتاده اند، محل جامعه پذیری می باشند. حال با توجه به این الزام به وجود سنتهای جا افتاده بعنوان پیش نیاز جامعه پذیری، به بررسی مسئله گسست فرهنگی در جامعه امروز ایرانی می پردازیم. از جمله مهمترین رویدادهای تاریخی تاثیر گذار بر جامعه امروز ایرانی، وقوع انقلاب اسلامی است، حال اگر این پدیده را در قالب ویژگی کلی انقلابها مورد بررسی قرار دهیم، مشاهده می کنیم که انقلابها همه سنتها را یکجا مورد هدف خود قرار می دهند و با جایگزین ساختن الگوهای مرجع و تردید در اعتبار سنتها، درصدد ساختن دنیای نوینی برمی آید، این امور جامعه پذیری را که تا حدود زیادی نیازمند به سنتهای جا افتاده است را ناکارآمد می سازد، و به رغم دعویش مبنی بر داشتن ریشه های تاریخی، تمایل به تعریف خویش به مثابه آغازی نوین دارد.

جامعه پذیری سیاسی می تواند به شکل انتقال و یادگیری مستقیم و یا غیر مستقیم صورت بگیرد، جامعه پذیری مستقیم، حالتی است که اطلاعات، ارزشها و احساسات ناظر بر مسائل سیاسی به صراحت انتقال یابد و جامعه پذیری غیرمستقیم هنگامی رخ می دهد که تجربیات ما ناخواسته به دیدگاههای ما شکل می دهد. وقایع تاریخی مهمی همچون انقلاب اسلامی، پدیده ای نسل ساز است که شرایط تازه ای را بوجود آورده که حضور در آن شرایط و فضاهای اجتماعی و فرهنگی خاص اش، ارزشهای را برجسته و هنجارهایی را بوجود می آورد، که این ارزشها و هنجارها، خود معیاری برای رفتار این گروه نسلی و نیز تفسیر سایر پدیده ها می - گردد، و این امری است که برای نسل دوم یعنی انقلابیون روی داد و جامعه پذیری غیر مستقیم که در واقع از تجربیات آنها برآمده بود محور ارزیابی و نگرش آنها قرار گرفته است. به عبارتی دیگر متولیان انقلاب آرمانها و ارزشهای خویش را در کوران انقلاب شکل داده اند.

از سوی دیگر افراد نسلی هستند که آشنایی و فرایند جامعه پذیری شان به صورت مستقیم صورت گرفته است، و از آنجاییکه تحولات مسیری متعارف را نپیموده و همچون متولیان انقلاب، امکان حضور در تب و تاب انقلاب را نداشته، لاجرم با مجموعه‌ای از ارزشهای و آرمانهای نوین به صورتی دفعی و ناگهانی روبرو گشته و این امر نهادینه شدن ارزشها و آرمانها را در نزد این نسل و گروه‌ها با مشکل روبرو ساخته است. این وضعیت زمانی شکل حاد به خود می‌گیرد که، امکان حضور در عرصه و تجربه این آرمانها و ارزشها نیز از آنها دریغ می‌شود و هرگونه خواسته‌های گوناگون و متفاوت از ارزشهای قبلی را به مثابه انحرافی از آنها را قلمداد کرده و نسبت به آن واکنش منفی نشان می‌دهند. در اینجا بایستی به مشارکت سیاسی به عنوان سهم ساختن مردم در امور اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و اقتصادی اشاره نمود. درک اینکه فرد خود را در تکوین تصمیمات موثر می‌بیند، در پذیرش و اجرای آن تصمیمات و میزان همکاری و مسئولیت‌پذیری و نهایتاً در ارتقاء همبستگی و وفاق تأثیر بسزایی داشته و از اهمیت بالایی در جلوگیری از غلتیدن در رفتارهای انزواگرایانه و یا رادیکالی افراد دارد، این امر موجب تلطیف روابط و تعاملات افراد در حیات اجتماعی شده و نهایت امر شکاف و گسست فرهنگی را متعادل می‌نماید.

۶. تأثیر مشارکت بر انسجام ملی

در اینجا با استفاده از مدل نظام اجتماعی پارسونز و کارکردهای ضروری هر یک از خرده نظام‌های آن به آسیب‌شناسی و بررسی موضوع پرداخته و در این راستا بر دو خرده نظام سیاسی و فرهنگی تأکید می‌کنیم. در اینجا باید به این نکته اشاره نمود که، برغم این تحولات عمده که در راستای حفظ، تداوم، تولید و بازتولید ارزشها صورت گرفته، در سطوح خردتر از یکسو شاهد ناکارایی خرده نظام فرهنگی در ارائه یک الگوی انسجام بخش و دربرگیرنده بوده‌ایم، و از سوی دیگر شاهد عدم انعطاف خرده نظام سیاسی در مواجهه با این عدم تعادل بوجود آمده می‌باشیم. حاصل امر تعمیق شکاف نسلی و گسست فرهنگی است که بیش از یک قرن جامعه ما را مورد هجوم قرار داده است. در صورتی که با انعطاف از سوی نظام سیاسی در پذیرش مشارکت سیاسی و فراهم ساختن بستری برای به آزمون گزاردن باورها و تجربه عملکردشان و همچنین ارائه الگویی بسیط و انسجام‌بخش که دربرگیرنده احاد مردم و اقشار گوناگون جامعه ایرانی باشد، قادر خواهیم بود تا به مدیریت این شکاف و گسست مبادرت نماییم. توجه به این دو کارکرد در جایی اهمیت دو چندان می‌یابد که آنها را در بستر جامعه ایران قرار دهیم، از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود؛

تغییرات جمعیتی، که طی دو دهه بعد از انقلاب آنچنان با رشد بالایی افزایش یافته که با پدیده‌ای به نام جوان شدن جامعه مواجه شده‌ایم، امری که تمام عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه را تحت تأثیر قرار داده است. در این راستا می‌توان به افزایش مطالبات و تنوع تقاضاها در حوزه‌های گوناگون اشاره کرد، اگر این گسترش کمی را با شکل‌گیری انتظارات فزاینده نسل جوان، که بویژه با ارتقاء میزان سواد و تحصیلات افزایش می‌یابد، در زمانیکه که امکانات دولتی تغییر چندانی صورت نگرفته، همراه کنیم، آنگاه ناکارآمدی دولت در پاسخگویی به تقاضاهایی که پیش از این با تعریفی که از کارکردهای نظارتی و پاسخگویی برای خود تعریف نموده، را شاهد می‌باشیم، امری که در صورت عدم مدیریت آن می‌تواند، موجب بحران‌های بسیاری گردد، از جمله بازخورد این جریان، گرایش به کالاهای فرهنگی غیر بومی و غالباً سطحی نمود می‌یابد.

بدینسان افزایش کمی جمعیت، جوان بودن جمعیت و ارتقاء میزان تحصیلات افراد، تقاضا و انتظارات فزاینده‌ای را بر دوش دولت بار می‌کند. در ارزیابی خرده نظام فرهنگی از منظر کارکرد گرایانه، این انتظار می‌رود که، ارزشها و هنجارهای جامعه در فرایند جامعه‌پذیری افراد، درونی شده، و به عنوان جزئی از اعتقادات و انتظارات افراد از یکدیگر تعریف شود (ورسلی، ۱۳۷۸: ۶۹). حال آنکه بنا به شرایط مذکور، جامعه‌پذیری افراد و درونی ساختن ارزشها و هنجارها در جامعه ایرانی، با وجود خرده نظام‌های متکثر و متنوع فرهنگی، و عدم وجود یک الگوی انسجام بخش و وفاق آفرین، با مشکل مواجه شده است و این امر امنیت ملی جامعه ایرانی را متزلزل گردانیده و نسبت به سایر تهدیدات آسیب‌پذیرتر ساخته است.

بدینسان اختلال در فرایند انتقال ارزش‌ها، ناتوانی در الگوسازی و امتناع از الگوپذیری، کاهش ارتباطات کلامی و به تبع آن کاهش مناسبات مبتنی بر تفاهم، کاهش فصل‌های مشترک، عدم مسئولیت‌پذیری نسبت به ارزش‌ها و فرهنگ بومی و مواردی از این قبیل که جامعه را در مسیر شکاف فرهنگی و تشدید آن سوق می‌دهد، تهدیدی برای وفاق و انسجام ملی است، امری که بیش از هر زمانه‌ای بی‌توجهی به آن، جامعه را آبدستن بحران‌های بسیار می‌سازد، و بروز و ظهورش را در گرایش‌های رادیکالی و یا انزواگرایانه و احساس بی‌مسئولیتی نسبت به جامعه ایران امروز را شاهد می‌باشیم. با توجه به این مهم است که پتانسیل‌های جامعه ایرانی و فرهنگ و میراث تاریخی را برای انسجام بخشی و تسهیل در امر جامعه‌پذیری، تعریف ارزش‌ها و هنجارهای دینی، ارائه نظم اخلاقی، تحکیم عواطف مشترک، تقویت پایه‌های کنترل اجتماعی، مشروعیت بخشی به تنظیمات جمعی، جهت دهی به نهادهای اجتماعی، تنظیم و هدایت تغییرات اجتماعی (به جای نفی و سرکوب آنها) و مواردی از این قبیل را مد نظر قرار می‌دهیم.

برای وصول به وفاق و انسجام ملی و نهایتاً تامین امنیت ملی، تحقق این مولفه‌ها امری ضروری است، و در این راستا بیش از هر چیز بر مشارکت افراد و گروه‌ها تاکید می‌شود، امری که هم انعطاف‌پذیری خرده نظام سیاسی را در پذیرش گروه‌های متنوع داخلی نشان می‌دهد و هم تسهیل‌کننده امر جامعه‌پذیری افراد، و به عنوان عاملی انسجام بخش در خرده نظام فرهنگی عمل می‌نماید. در اینجا مشارکت به مثابه امکان حضور و آزمودن ایده‌ها و طرح‌های بدیل‌شان است، که موجب درگیر شدن افراد و گروه‌ها در امور و نیز مسئولیت‌پذیری آنها می‌گردد. در اینجا مشارکت فعال و هدفمند منظور است، که به همبستگی، سازگاری و همکاری جامعه رهنمون می‌گردد. در پرتو چنین مشارکتی، افراد، خود را در جریان تصمیم‌گیری دخیل دانسته و به تبع آن در ارزیابی و اجرای آن نیز نقش مثبت‌تر و فعال‌تری را ایفاء می‌نمایند، در این معنا مشارکت، مردم را برمی‌انگیزاند تا مسئولیت‌پذیر باشند و در پرتو این مشارکت و سهیم شدن در امور سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که جامعه‌پذیری سیاسی به معنای واقعی خود و در عرصه عمل، تجربه و نهادینه می‌شود و تنها در این شرایط می‌توان، وفاق و انسجام در اجتماع و دلبستگی مردم به نظام سیاسی را انتظار داشت و از این طریق جامعه را در مقابل تهدیدات امنیت‌ملی ایمن ساخت.

تنها در این صورت است که می‌توان در مواجهه با تهدیدات نرم که درصدد بی‌تفاوت ساختن جمعیت‌اند استراتژی متناسبی اتخاذ کرد، و یا حتی در شکلی تشدید یافته‌تر با جایگزین ساختن تعاریف متفاوتی که از اهداف و وسایل وصول به آن، در ذهن مخاطبان‌شان ترسیم می‌کنند، شکاف بین نظام و مردم را عمیق‌تر ساخته و جمعیتی مخالف و متعارض با ارزش‌های جامعه را بوجود آورند، که با حرکت‌های رادیکالی خود نه تنها ابزارهای تعریف شده را برنمی‌تابد، بلکه بنا به پابندی به ارزش‌ها و هنجارهای متفاوت، غایات وفاق آفرین جامعه را نیز به سخره می‌گیرند.

بنا به نظر آلون تافلر جهان با موج سوم از زندگی مواجه است که منجر به بروز ناآرامی و بی‌ثباتی در تمامی حوزه‌ها می‌شود و شکل تازه‌ای از حیات سیاسی و اجتماعی را به دنبال خواهد داشت که با ماهیت و مقتضیات آن با امواج پیشین متفاوت می‌باشد (تافلر، ۱۳۶۶: ۶۰۷). در این دوران با تکثر ارزش‌ها در عرصه عمومی جامعه مواجه هستیم که، از وجود فضاهاى ارزشی گوناگون حکایت می‌کند، در این عرصه هر یک از افراد نظام ارزشی خویش را در کنش‌های خویش جاسازی می‌کنند. وجود این فضاهاى متکثر ارزشی گوناگون در نظام فکری حاکم، در قالب تضاد ارزشی تعریف شده و از برقراری ارتباط و پذیرش آنها سرباز می‌زند، پی‌آمد این امر از لحاظ اجتماعی، بوجود آمدن رفتاری رادیکال و یا تعارضی روانی و انزواگرایانه می‌باشد.

در اینجا انعطاف‌پذیری فرهنگ رسمی برای پذیرش تجارب نوین و نیز فرصت آزمون و خطا ضروریست. این انتظار از خرده نظام فرهنگی توامان است با الزام انعطاف‌پذیری در خرده نظام سیاسی، مبنی بر اعتماد به ثبات سیاسی نظام، با پشتوانه چنین رویکردی گزینه تغییر شیوه‌ها، امکان و قابلیت طرح می‌یابد، و با واکنش منفی و به عنوان بحران و تهدید قلمداد نمی‌گردد. در واقع بایستی با تنوع‌پذیری فرهنگی به انتقال عناصر فرهنگی مفید از گروهی به گروه دیگر و نوآوری بومی مجال رشد داد، یعنی همان امری که تاریخ پربار جامعه ایرانی با تجارب خود بارها بر آن صحنه گذاشته و موجبات تداوم ارزش‌ها و بازتولید آنها در قالب‌های

دیگر و قدرت هضم فرهنگ‌های دیگر در خود را بارها به نمایش گذاشته است. در واقع تحولات فرهنگی و ارزشی امروز مکانیسم‌های بهم پیوستگی اجتماعی نوینی را می‌طلبد، از جمله این موارد پذیرش تعدد گروه‌های اجتماعی و سیاسی است که با اذعان بر تمایز پذیری و تفکیک پذیری که ویژگی عام دنیای امروزین ماست، امکان سازماندهی اقشار متعدد اجتماعی را فراهم می‌آورد و در ذیل تاکید بر منافع ملی و جلب تعهدات جمعی، امکان طرح الگوهای جدید و سازماندهی جامعه در سطحی بالاتر را فراهم می‌آورد.

بنا به شرایط مشروحه خرده نظام فرهنگی بایستی در تولید و بازتولید ارزش‌ها، به تعریف و طراحی الگوها و نقش متناسب با لایه-های مختلف اجتماعی و مقتضیات و شرایط نوین جهانی و تقاضاهای نسل جوان جامعه ایران امروز پردازد. همچنین به تعریف و طراحی الگوهای تعامل اجتماعی با دامنه شمول گسترده‌تر و سازماندهی آنها پیرامون ارزش‌ها و هنجارهای عمومی و الگوهای با نقش فراگیر مبادرت نماید. تنها در پس سازماندهی و قرائت نوینی از ارزش‌هاست که امکان، همبستگی و همگونی بیشتر اجتماعی و فرهنگی فراهم می‌آید. این امر نیز مستلزم داشتن نگاهی کلان‌تر و تاریخی‌تر به میراث فرهنگی جامعه است، البته در این نگاه نباید، دچار تقلیل‌گرایی حاکم بر متون فرهنگی شد.

تنها در پرتو داشتن این قدرت نرم، عبارتی ویژگی‌ها و مولفه‌های ارزشی و وفاق آفرین و مشارکت جویانه است که جامعه ایرانی می‌تواند بر بحران‌های سیاسی، مشروعیت، نفوذ، مشارکت، توزیع و هویت غلبه نماید و امنیت ملی خود را در این بعد فراهم نماید و این امر نیز تا حدود زیادی مستلزم نهادینه نمودن ارزش‌ها و هنجارها و رسیدن به اجماع پیرامون غایات و الگوهای رفتاری است. بنابراین اگر تهدیدات امنیت ملی را از جهت شدت، شکل، هدف، موضوع و ابزار طبقه‌بندی نماییم، تهدید نرم که ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای رفتاری انسجام بخش و وفاق آفرین در بستر جوامع را نشانه رفته، بویژه در بستر جهانی شدن از اهمیت خاصی برخوردار می‌گردد. در این راستا قدرت نرم که بر مولفه‌های فرهنگی-ارزشی مبتنی است و به عنوان منبع خاص اعمال قدرت، به تعریف هویت و تعیین جایگاه ارزش‌ها در سلسله مراتب ارزشی و تعریف هنجارها در قالب الگوهای رفتاری پذیرفته شده می‌پردازد، در چارچوب امنیت ملی اهمیت ویژه‌ای می‌یابد.

بر این اساس می‌توان تهدید نرم را، تهدیدی قلمداد نمود که دگرگونی در هویت فرهنگی و الگوهای رفتاری مورد قبول یک نظام سیاسی را هدف خویش قرار داده است. از این طریق الگوهای رفتاری ملی، باورها و ارزش‌هایی که معنا دهنده و انسجام بخش کنش‌های افراد جامعه است را به چالش کشیده و امنیت ملی و نظم جامعه را مختل نماید. با این نگرش، تمامی اقداماتی که موجب شود تا اهداف و ارزش‌های حیاتی یک نظام سیاسی به خطر افتد، یا موجب تغییر و دگرگونی اساسی در عوامل تعیین‌کننده هویت ملی یک کشور شود، تهدید نرم به شمار آید.

حوزه عملکرد تهدید نرم، حوزه فرهنگی و سیاسی است از این رو توجه و واکنش متناسب را باید از جانب دو خرده نظام سیاسی و فرهنگی، انتظار داشت. تهدید نرم با به چالش کشیدن مبانی و زیرساخت‌های فکری خرده نظام سیاسی، تردید در ارزش‌ها و باورهای اساسی جامعه، درصدد است تا مولفه‌های هویتی را بی‌رنگ ساخته، الزامات مشارکت سیاسی را سلب نموده و امکان نفوذ دولت را کاهش می‌دهد. تغییرات حاصل از تهدید نرم، ذهنی، تدریجی و نرم‌افزارانه است. این تهدید بویژه با استفاده از ابزارهای تبلیغاتی و رسانه‌ای انجام می‌پذیرد. رسانه‌های جمعی بویژه ماهواره و اینترنت به عنوان اصلی‌ترین ابزار تهدید نرم عمل می‌نمایند. در واقع از طریق این رسانه‌ها است که امکان اشاعه و ترویج ارزش‌ها و هنجارهای نوین در مقیاسی گسترده فراهم می‌شود و زمینه‌های وقوع تهدید نرم را شدت بخشید. این نکته بویژه برای کشوری همچون ایران که حضور و ظهور خود را با مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای دینی خاص گره زده اهمیت و اولویت خاصی می‌یابد، علاوه بر اینکه تهدیدات آن نیز در شکل گسترده‌تر و وسیع‌تری بروز می‌نمایند، از جمله وسعت شبکه‌های ماهواره‌ای است که با اخبار و برنامه‌های خود از طریق ۹۷ شبکه ماهواره‌ای از

۱۵ کشور جهان خاک جمهوری اسلامی ایران را تحت پوشش قرار داده‌اند که بر روی برخی از این ماهواره‌ها تا بیش از ۲۰۰ کانال تلویزیونی به طریق دیجیتال پخش می‌گردد (آسیب‌های اجتماعی و پیامدهای ناگوار، ۱۳۸۲: ۴۸).

۷. نتیجه‌گیری

در مجموع تهدید نرم را باید به منزله نزع قدرتی قلمداد کرد که در آن دولت‌ها به نزع با یکدیگر بر سر کسب موضع استعلایی برای تعیین جایگاه ارزش‌ها و تعریف هنجارها می‌پردازند، یعنی همان امری که جوامع بر اساس آنها بر پا می‌شوند، بنابراین از دست دادن این قدرت معنا بخشی به منزله چالشی جدی برای امنیت ملی و ساختارهای سیاسی آن می‌باشد. از همین رو است که جوزف نای قدرت نرم را شیوه غیرمستقیم رسیدن به اهداف مطلوب بدون نیاز به تهدید یا پاداش ملموس دانسته و معتقد است کشورها بر این اساس می‌توانند به اهداف مورد نظر خود در سیاست جهانی نایل آیند، چون کشورهای دیگر، ارزش‌های آن را می‌پذیرند، از آن تبعیت می‌کنند، و در نتیجه خواهان پیروی از آن می‌شوند. در این مفهوم آنچه حائز اهمیت است، تنظیم برنامه‌ای اجرایی‌ای است که قادر به جذب دیگران باشد. حال اگر این مسئله را در کنار ویژگی جهان امروز که به علت گسترش کمی و کیفی رسانه‌های همگانی، هم‌گرایی فرهنگی‌ها در بسیاری از ابعاد را، به امر اجتناب‌ناپذیری مبدل ساخته، قرار دهیم، اهمیت موضوع را دو چندان می‌شود.

مجموع این ویژگی‌ها ما را به تجدیدنظر در رویکردهای گذشته‌مان در برخورد با تغییرات نوین ملزم می‌سازد. در واقع تنها با اتخاذ رویکردی انتقادی، متناسب و سازگار است که می‌توان نقش فعالی در تعیین و تعریف ارزشها و هنجارها و الگوهای رفتاری جامعه امروزمان ایفاء نمود. در این راستا ضروری است تا با اتخاذ شیوه‌ای فعالانه از یکسو، پذیرای برخی از دگرگونی‌های ارزشی که از لوازم ناگزیر تغییر در افق تاریخی و تحول در مناسبات حیات اجتماعی هستند گردید، و از سوی دیگر به پالایش در برخی دیگر از ارزشها و الگوهای رفتاری مبادرت نمود. در اینجا است که می‌توان با اتخاذ رویکردی متناسب و نشان دادن انعطاف، بستر مناسب برای مشارکت همگانی را فراهم نمود و بجای قرار دادن جامعه در موضعی انفعالی و یا واکنشی رادیکال، که در پرتو عدم مشارکت آنها حاصل می‌آید، از نظریات انتقادی و اصلاحی، و سرمایه‌های انسانی و خلاقیت‌ها و نوآوری‌های جامعه بهره‌مند گردید.

هر نظام سیاسی برای حفظ بقا و تامین منافع ملی خود، نیازمند حفظ هویت و یکپارچگی ملی و میزان تولید و بازتولید هنجارهای سیاسی، ثبات سیاسی و انسجام ملی است. بنابراین افزایش مشروعیت سیاسی که بویژه در پرتو افزایش مشارکت سیاسی افراد جامعه حاصل می‌شود توانایی نظام را در ایجاد انسجام سیاسی و برخورداری از حمایت، رضایت‌مندی عموم مردم ارتقاء می‌بخشد، در غیر این صورت نظام سیاسی با بحران‌ها و تهدیدات مختلفی از جمله بحران هویت، مشروعیت، نفوذ، توزیع و مشارکت مواجه خواهد شد. علاوه بر این باید به موارد ذیل نیز اشاره نمود؛ اینکه شکاف‌های قومی، نسلی، گسست فرهنگی و فقدان عوامل پیونددهنده هویت‌های فروملی، می‌تواند به بحران هویت منجر شود. ایجاد شکاف بین فرهنگ رسمی و فرهنگ غیررسمی، فقدان حمایت مردمی و مشروعیت بخشی به سیاست‌های دولت، بحران مشروعیت به وجود می‌آورد. انگیزه‌زدایی و بی‌تفاوت ساختن مردم برای مشارکت در مسائل تعیین‌کننده جامعه، نمود بارز بحران مشارکت قلمداد می‌شود.

مجموعه این موارد قدرت نرم یک نظام سیاسی را کاهش داده و تبع آن، خرده نظام سیاسی در برابر تهدید نرم آسیب‌پذیر می‌گردد. ایران از لحاظ تاریخی در مرحله‌ی گذار از جامعه‌ی سنتی به جامعه‌ی مدرن قرار دارد. این دوران گذار با به چالش کشیدن نظم سنتی در جامعه سنتی آغاز گشته و در انقلاب مشروطه نمود آشکاری یافت، برغم این امر، با گذشت بیش از صد سال هنوز پایان نیافته است. آنچه بر حساسیت و پیچیدگی مسئله می‌افزاید، وجود جریان‌های موازی و گرایش‌های متفاوتی است که هر یک رابطه و نسبت متفاوت و گاه متضادی را میان دو مفهوم سنت و مدرن برقرار می‌سازند. برخی در قالب گرایش‌های سنت-گرایانه، برخی با گرایش تجدیدطلبانه و برخی با رویکرد اختلاطی، مفاهیم مدرن و سنتی را به استخدام گرفته، و به تبع آن به طرد و

یا سرکوب و یا جذب و مستحیل شدن در هر یک از مقولات مبادرت می‌نمایند، و هر یک به نوعی موجبات گسست در فرهنگ رسمی و فرهنگ غیررسمی را موجب می‌گردند. از اینرو اتخاذ شیوه مناسب در مواجهه با سنت‌های فرهنگی برای بهره‌گیری از این میراث سنتی در راستای توسعه فرهنگی اهمیت بسیاری می‌یابد. شیوه‌ای که تعامل و دیالوگی فعال و خلاق را میان فرهنگ بومی یا ملی و فرهنگ‌های دیگر را در پیش گرفته، و بجای انسداد و محصور بودن در خود، و یا تاثیرپذیری منفعلانه در برابر مظاهر غرب، در جهت هم‌گرایی و پویایی فرهنگی حرکت نماییم. و این امر تنها از طریق رویکردی انتقادی به سنت‌های فرهنگی و تلاش برای بازتعریف آنها حاصل می‌گردد.

منابع

۱. استوارت، آر. کنگ (۱۳۸۳). چهارچوبهای قدرت، مصطفی یونسی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی،
 ۲. باری بوزان (۱۳۷۸). مردم، دولت‌ها و هراس. ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی،
 ۳. تافلر، آلین (۱۳۷۰). جابجایی قدرت، ترجمه شهین دخت خوارزمی، ج ۲، تهران: موسسه نشر نو،
 ۴. _____ (۱۳۶۶). موج سوم، ترجمه شهین دخت خوارزمی، تهران: نشر نو،
 ۵. جان بایلیس و استیو اسمیت (۱۳۸۳). جهانی شدن سیاست، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران. تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر،
 ۶. جرج ریتزر (۱۳۷۴). نظریه‌های جامعه‌شناسی دوران معاصر، محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی،
 ۷. عماد افروغ (۱۳۷۹). فرهنگ شناسی و حقوق فرهنگی، تهران: موسسه فرهنگ و دانش،
 ۸. کیت نش (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی شدن، سیاست، قدرت، محمد تقی دلفروز، تهران: انتشارات کویر،
 ۹. گابریل آلموند، جی بینگهام پاول جونور، رابرت جی مونت (۱۳۷۷). چهارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی،
 ۱۰. گی‌روشه (۱۳۷۶). جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، موسسه فرهنگی انتشاراتی تیبیان،
 ۱۱. _____ (۱۳۷۹). کنش اجتماعی، ترجمه هما زنجانی زاده، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد،
 ۱۲. مقاله آسیب‌های اجتماعی و پیامدهای ناگوار (۱۳۸۲). فصلنامه راهبرد، شماره ۲۷: بهار،
 ۱۳. مهدی‌زاد، مهدی (۱۳۸۷). رسانه و بازنمایی، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه،
 ۱۴. ویلیامز، کوین (۱۳۸۶). درک تئوری رسانه‌ها، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران: نشر ساقی،
 ۱۵. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۸). برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی، ترجمه محمدعلی حمید رفیعی،
 ۱۶. پیتر ورسلی (۱۳۷۸). نظم اجتماعی در نظریه‌های جامعه‌شناسی، ترجمه سعید معیدفر، تهران: موسسه فرهنگی انتشارات تیبیان،
17. Joseph S. Nye (2004). *Soft Power: the Means to Success in World Politics*, New York: Public Affairs,